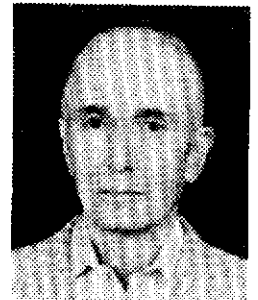


# قانون اساسی، قوانین عادی و حقوق عامه



نوشته دکتر شمس الدین عالمی  
(مستشار سابق دیوان عالی کشور)

حقوق و تکالیف مردم را معین و صلاحیت‌ها را مشخص ساخته است.

ماده ۴۸ قانون تعزیرات اسلامی می‌گوید: «هر یک از وزراء و مأمورین دولتی در هر مرتبه و مقامی که باشند، افراد ملت را از حقوقی که قانون اساسی به آنها داده محروم نماید از شغل خود منفصل و از مشاغل دولتی محروم خواهد شد.»

در قانون جزای رژیم گذشته نیز این قاعده حاکم بوده است و مراد از وزراء رئیس الوزراء (رئیس قوه مجریه) نیز هست. هر یک از کارگزاران قوه مجریه که افراد ملت را از حقوقی که قانون اساسی به آنها داده محروم کند مجرم شناخته شده می‌شود و بر عهده قضات دادگاه است که مجرم را مجازات کند. قضای نمی‌تواند در اجرای قانون و حفظ حقوقی که قانون اساسی به مردم داده است کوتاهی کند. ملت ایران و قوای سه‌گانه بالقوه مطیع قوانین حاکمند که در رأس آنها قانون اساسی است و برای همگان لازم‌الرعایه است.

از لوازم صدور حکم رعایت سلسله مراتب قوانین است. در تمام جوامع اجرای قانون اساسی بر عهده قوه مجریه و قضائیه است.

در حکومتی که اجرای قانون اساسی عنوان نشده (نظیر مشروطیت) فقط باستناد روح قانون اساسی قوه قضائیه اجرای قانون اساسی را بر عهده گرفته است.

دیوان عالی فدرال آمریکا نیز به موجب رویه‌ای که خود ایجاد کرد و متداول شد می‌گوید: «اصل محدود بودن اقتدارات و همچنین اصل تفکیک قوا ایجاب می‌کند که اولاً دولت از حدود قانون اساسی فراتر نرود، ثانیاً قوای سه‌گانه بالاخص قوه مجریه و مقننه به حدود یکدیگر تجاوز نکنند» نظارت بر اجرای دو اصل مزبور را قوه قضائیه بدون اینکه صراحتاً در قانون اساسی چنین اختیاری برایش پیش‌بینی شده باشد فقط باستناد روح و مفهوم قانون اساسی بر عهده گرفت و خود را ذیحق دانست که تصمیمات هر یک از دو قوه را که خلاف قانون اساسی تشخیص دهد لغو و ابطال نماید. دیوان عالی در رأی دیگری (رجوع شود به ۱۹۴۰ / / ۲۹۷) با تفتادکنندگان این رویه چنین پاسخ داده

است: «می‌گویند دادگاه قدرت و اختیاری برای خود منظور داشته است که به موجب آن اعمال نمایندگان مردم را نقض و آن را کنترل کند. چنین توهمی مبتنی بر اشتباه است. قانون اساسی عالیترین قانون این سرزمین است که وسیله مردم مقرر و استوار گردیده است. کلیه قوانین باید با اصول آن منطبق و هماهنگ باشد. در هر مورد قانون مصوب کنگره محل ایراد اصحاب دعوی قرار گیرد، حقاً هم با احکام قانون اساسی تطبیق نکند، شعبه قضائی حکومت، فقط یک وظیفه دارد و آن این است که ماده مربوط را در برابر قانون عادی مورد اختلاف بگذارد و نسبت به انطباق و سازگاری قانون اخیر با قانون اساسی تصمیم بگیرد. دیوان عالی سیاست و مصلحت‌اندیشی کنگره را نه محکوم می‌کند و نه تصویب، بلکه وظیفه مشکل و پیچیده‌اش اینست که تعیین کند آیا قانون عادی با قانون اساسی مخالف است یا موافق.»

باید اشاره کنیم در صدر مشروطیت هم قضات عالی مقام ایران زیر بار قوانین مخالف قانون اساسی نرفته‌اند. در دوران دیکتاتوری قضات به سکوت بسنده کرده‌اند و در مواردی که نزد آنها این مسئله مطرح شده باید گفت از احقاق حق استنکاف کرده‌اند. ولی در سالهای آخر دیکتاتوری، قضاتی در مقابل قوانین خلاف قانون اساسی رسماً (در هیئت عمومی دیوان عالی کشور) ایستادند و هرگز باستناد این قبیل قوانین حکمی صادر نکردند و حتی نظرات خود را در مجلات حقوقی انتشار دادند. این امر از ضروریات هر حکومت مردم‌سالاری است.

در صورتی که قوانین موضوعه متناقض باشد دادگاههای دادگستری باید موافق روح و مفاد قوانین موضوعه، قضیه را قطع و فصل کنند. (ماده ۱۳.د.م.) [آئین دادرسی مدنی] دکتر محمد مصدق مستند به روح قانون اساسی - پرچم «شاه باید سلطنت‌کننده حکومت» را، به دوش کشید.

## قاعده کلی طبقه‌بندی قوانین

اصل ۷۳ قانون اساسی مقرر داشته است: «شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است. مفاد این اصل مانع تفسیری که دادستان در

اجتماعی

هدف اصلی قانون اساسی جمهوری اسلامی تأمین مصالح مردم است. (مصالح مادی و معنوی، اخلاقی و دینی همه طبقات در همه زمانها و نسلها). این مصالح بعضی ثابت است و برخی به اقتضای زمان تغییر می‌کند.

خواست مردم (اکثریت ملت ایران) امری را مصلحت، و هسمن را در موقعیتی دیگر خلاف مصلحت می‌کند.

در حکومت قانون اساسی علی‌الاصول جامعه مستند قدرت است. یک جامعه سیاسی لازم است تا بتواند «قدرت سیاسی» را که قاهرانه عمل می‌کند بوجود آورد. قدرت سیاسی نوع خاصی از قدرت است که نهادبندی شده و از خلال سازمانها و تشکیلات اعمال می‌شود. به عبارت ساده حکومت قانون است که تصمیم فرمانروایان را در چهارچوب قانون اساسی بر فرمانبران تحمیل می‌کند. اگر در برابر قدرت سیاسی مقاومت شود به وسیله نیروی انتظامی مقاومت در هم شکسته می‌شود. اگر فرد یا گروهی قوانین الزام‌آور سیاسی را نقض کند یا کسی در برابر اوامر و نواهی قانون گردن افرازد، دستگاه قضائی و نظام اجرایی آماده تعقیب متجاوز است.

اصل ۵۶ قانون اساسی می‌گوید: (خدا... انسان را بر سرنوشته خویش حاکم ساخته است هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند) بنابراین حاکمیت ملت و جامعه سیاسی و قدرت سیاسی مطرح است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، قدرت سیاسی را نهادبندی کرده، حد و مرز قوای سه‌گانه را تعیین و

مقام تمیز حق از قوانین می‌کنند نیست». به عبارت ساده تفسیر قانونی، مانع تفسیر قضائی نیست. مجریان قوانین و مقررات (قوه مجریه- قوه قضائیه) نوعاً با قوانین و قواعد متنوع (در موضوع واحد) روبرو هستند. اگر این قوانین، هم عرض باشند، قاعده کلی آنست که قوانین لاحق قوانین سابق را صریحاً یا ضمناً نسخ می‌کنند و اگر معارض با هم باشند هر دو ساقط می‌شوند، ولی اگر هم عرض نباشند، قاعده کلی طبقه‌بندی قوانین ایجاب می‌کند که قوانین

## قوانین آئین دادرسی مدنی و قانون مدنی میراث مدرس‌ها و فقهای بزرگ اسلامی است؛ نمی‌توان آنها را نادیده گرفت.

دادگاههای نخستین و پژوهشی و فرجامی را معمولاً در اختیار داشتند که «دعاوی مورد نظر» از آن طریق حل و فصل می‌شد و دست همه را آلوده نمی‌کردند. اکثریت قضات مملکت طبق قانون اساسی و عادی حکم صادر می‌کردند و دادگستری پناهگاه مردم بود و به همین جهت گفته شده است فلان وزیر، عدلیه را اصلاح کرد و فلانی دادگستری را خراب کرد. بدیهی است عدلیه‌ای را که وزیری (یا یک فرد) اصلاح کند وزیر دیگری می‌تواند آن را خراب کند، ولی مردم عدلیه را پذیرفته بودند و گفتند: «اصلاح مملکت خویش خسروان دانند».

ولی مردم عدلیه را پذیرفته بودند و گفتند: «اصلاح مملکت خویش خسروان دانند».

### دادگاه صلح به جای دادگاه عمومی!

ولی امروز دوران خسروان سپری شده و جز قانون نمی‌توان دیگری را بر قضات حاکم ساخت. توقع مردم از دستگاه قضائی بیش از آنست که عملکرد دستگاه قضائی است. چنین دستگاهی اگر به قوانین خلاف قانون (اساسی و شرع) گردن نهد، به درد ملت ایران نمی‌خورد و شایسته جمهوری اسلامی نیست. اگر قضات به دستاویز وظیفه قانونگذاری شورای نگهبان، بوظیفه خود در مورد قانون اساسی عمل نکنند شرایطی بوجود خواهد آمد که ای بسا برای جامعه ما بسیار گران تمام شود.

نظام اجتماعی اقتضا دارد که مصادر امور در مقام قضا تشریفات خاصی را رعایت کنند که از آن تعبیر باصول محاکمات (آئین دادرسی مدنی- آئین دادرسی کیفری) شده است. اصل ۳۴ دادخواهی را حق مسلم مردم شناخته و قوانین آئین دادرسی حافظ حقوق افراد در مقابل تعدی و تبعیض مصادر امور (قوه قضائیه) است، و قوه قضائیه نمی‌تواند اصول قطعی حافظ حقوق عامه را به میل خود تغییر دهد. منشاء بسی نظمی‌های موجود و هرج و مرج اجتماع بلامجازات مانند مجرمین است که از آن با اجرای صحیح آئین دادرسی کیفری باید جلوگیری کرد. آئین دادرسی کیفری به تصویب و امضاء و تصدیق حضرت حجه الاسلام مدرس که از نظار طراز اول مجلس شورای ملی بود رسیده است. سبج مرحوم مدرس چنین است: «حقیر در کمیسیون شورای ملی و کمیسیون خسارح حاضر بودم و بسبقدر امکان سعی نمودم، الضرورات تیح المحظورات... موافق شرع انوراست و مواد متعلقه به اموراداری (آئین دادرسی) مخالفتی با قوانین اسلامی ندارد. فی رجب ۱۳۳۰ سیدحسن مدرس» این آئین دادرسی را نمی‌توان به دستاویز اسلامی کرد. دور ریخت.

اگر نهادهای یا کارگزاری از اجرای مقررات قانون اساسی سرباز زد، قوای دیگر (بالاخص قوه قضائیه و قوای نظارت کننده) باید آن را مهار کنند. الزام به عدم اجرای قوانین مخالف قانون اساسی، برای قوه قضائیه محرز است.

قانون اساسی تجاوز به حقوق افراد را ممنوع کرده است (اصول ۲۲- ۲۳- ۲۵- ۴۰). اصل نهم می‌گوید: «هیچ مقامی حق ندارد آزادیهای مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند» بنابراین واضعین قانون اعم از قوه مجریه و مقننه نمی‌توانند با وضع مقرراتی آزادیهای مشروع را اعم از اینکه در قانون اساسی تصریح شده باشد (آزادی بیان و اندیشه- آزادی اجتماعات- آزادی اقتصادی و غیره) با اینکه تصریح نشده باشد، از مردم سلب کنند. قاضی الزام دارد که این قوانین را اجراء نکند. در حقوق عمومی مخاطبان حقوق، فرمانروایان نیز هستند (یعنی آنان که بنام قدرت عمومی عمل می‌کنند) لذا الزام آنان به اجرای قواعد مصوبه که بر خود آنان نیز بار می‌باشد، کار بسیار دشواری است و قوه قضائیه مرجعی است که قضات آن وظیفه دارند فرمانروایان مقتدر را به لحاظ اتهام به پای میز محاکمه بکشند و قاضی نمی‌تواند از زیر این بار سنگین شانه خالی کند.

در حکومت مشروطه قوه قضائیه با عنوان و تشکیلات ضروری دادگاههای (عرفی- شرعی) قوانین پایه‌ای (ارگانیکی) به عنوان اصول محاکمات (قانون دادرسی مدنی- آئین دادرسی کیفری) تنظیم شد و قضات به حل و فصل دعاوی پرداختند ولی طرز تفکر مردم درباره عدالتخواهی تغییر نکرد. زیرا قانون اساسی مشروطیت می‌گفت (سلطنت و دبیعه‌ای است که به موهبت الهی به شخص پادشاه مفض شده) ولی جمهوری اسلام حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن را در فصل پنجم اعلام و تصریح کرده است که این حق خداداد را ملت از طرفی که در اصول قانون اساسی می‌آید اعمال می‌کند. در رژیم گذشته، وزرای دادگستری در اجرای اوامر ملوکانه یک شعبه از

تالی مغایر قوانین عالی نباشند و در صورت تعارض همیشه قانون ساقط می‌شود نه قانون اساسی. اصل ۷۲ می‌گوید: «مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند... که با قانون اساسی مغایرت داشته باشد» در صورت تصویب قانون مغایر قانون اساسی، مجلس از حدود اختیارات خود صریحاً تجاوز کرده است و بر عهده قوه قضائیه است که مانع این تجاوز شود بدون این که در وظیفه قانونگذار (مجلس و شورای نگهبان) مداخله کند. همانطور که تفسیر قانونی مانع تفسیر قضائی نیست وظیفه قانونی شورای نگهبان نمی‌تواند مانع وظیفه قضائی شود. شورای نگهبان حکم کلی می‌دهد و قانون مغایر با قانون اساسی را به مجلس رد می‌کند (اصول ۹۴- ۹۶) ولی قاضی فقط استناد به قانون مغایر با قانون اساسی نمی‌کند و باستناد چنین قانونی حکم صادر نمی‌کند (مورد خاص). افراد و اجتماعات و نهادها بالقوه مطیع قوانین حاکمند، اما حاکمیت قانون دستخوش سلطه جویی‌های مکرر قرار می‌گیرد. ضامن حاکمیت قانون قاضی است که به آن تحقق می‌بخشد.

حق دادخواهی، از حقوق مسلم ملت ایران است. به عبارت قانون (ماده ۷۰- آ.د.م) شروع به رسیدگی در دادگاههای دادگستری محتاج به تقدیم دادخواست است. با رویت دادخواست، قاضی ناگزیر است به دعوی رسیدگی کند. ایراد به مشروعیت قانون و دفاع از آن نیز از حقوق اصحاب دعوی است. با رویت این ایراد قاضی ناگزیر است قبل از صدور حکم یا ضمن حکم طبق صریح قانون بر حسب مورد نفیاً یا اثباتاً در مورد ایراد اظهار نظر کند و اگر مسکوت گذاشت مستنکف از احقاق حق است. قاضی همیشه ناگزیر است که به حکم عقل قانون اساسی عالی را بر قانون تالی مقدم شمرده و قانون عالی را اجراء نماید. در جمهوری اسلامی الزام به عدم تصویب قانون مخالف قانون اساسی نص صریح دارد (اصل نهم- اصل هفتاد و دوم).

استقلال و تعادل قوای سه گانه ایجاب می‌کند که

قوانین آئین دادرسی محصول تجربه قرون  
تتمادی است و اسلاف ارجمند ما بویژه سید حسن  
مدرس در گذراندن قوانین جدید در این کشور  
علیرغم مشکلات محیط رنج‌ها کشیده‌اند و فداکاری  
کرده‌اند. این قوانین سه سال متوالاً در جلسات  
طولانی مجلس شورای ملی و کمیسیون عدلیه مطرح  
بوده است. با مراجعه به سوابق و تجارب و ابتلائات  
دادگاهها و اقتباس از قوانین دیگر و مطالعات دقیق و  
تبعات سودمند تدوین شده است، آن هم با رعایت  
قانون نوین‌یسی که امروز اصلاً رعایت نمی‌شود.

به تجربه ثابت شده است آنچه موجب اصلاح  
جامعه و ارباب مجرمین می‌شود شدت مجازات  
نیست بلکه وجود پلیس قضائی ورزیده و قضات  
متخصص است که هر نوع جرمی را کشف کنند و  
فاعل آن را به مجازات برسانند، بطوری که هیچ  
مجرمی بدون مجازات نماند و هیچ بیگانه‌ی گرفتار  
عقاب نشود. این امر وظیفه اصلی و هدف نهایی آئین  
دادرسی کیفری است. اما قضات متخصص را رها  
کردید و به جای آنها قضات متخصص نیاوردید!  
قوانین آئین دادرسی و قانون مدنی میراث  
مدرس‌ها و فقهای بزرگ اسلامی است نمی‌توان آنها را  
نادیده گرفت.

جوهره فرهنگ اسلامی و ایرانی، جامعه‌ای  
توانمند و اصیل است ولی نسل امروز موارث خود را  
نمی‌شناسد و نمی‌داند در جامعه‌ای زندگی می‌کند که  
در دوره‌ای طولانی از تاریخ در علم و فرهنگ حرف  
اول را می‌زده است، بخصوص در مسئله حقوق و  
قانون. در حالی که صاحب شریع، در شریع، فن دقیق  
گردآوری علمی قوانین را ایجاد کرده و تنظیم کنندگان  
قانون مدنی با رعایت کامل این فن، قانون مدنی را  
تدوین کرده‌اند که موجود است، مدعیان امروزی  
نمی‌توانند حتی یک قانون نظیر آن را ارائه دهند.

در جامعه‌ای که مردمش به تجربیات خود واقف  
نیستند، انتقال تجربه انجام نمی‌شود، و مردم به تکرار  
تجربیات گذشتگان می‌پردازند. چون کودکی تازه  
متولد شده هر تجربه‌ای را از نو شروع می‌کند که برای  
مملکت و مردم بسیار گران تمام می‌شود. مروری گذرا  
به قوانین تشکیل دادگاهها (مسئله دو درجه رسیدگی  
و تجدید نظر احکام و مقررات آئین دادرسی روزمره)  
مؤید این ادعاست: انحلال دیوان کشور و دادسرای آن  
و دادگاه انتظامی قضات و تجدید نظر انتظامی  
(۵۸/۱/۲۱). سازمان دادگستری و اصول تشکیلات  
(۵۸/۲/۲۳). اعاده به خدمت قضات و کارمندان  
بازنشسته (۵۸/۳/۱۲). تعیین مرجع تجدید نظر و  
اعاده دادرسی به احکام دادگاه انتظامی قضات. قانون  
تشکیل دادگاههای عمومی (۵۸/۷/۳). تشکیل

دادگاههای عمومی (۵۸/۸/۲۰). اصلاح موادی از  
قانون آئین دادرسی کیفری (۱۳۶۱). اجرای مواد ۲۸۴  
و ۲۸۴ مکرر (۶۲/۵/۳۰). اصلاح مواد آئین دادرسی  
کیفری (۱۳۶۲). تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو  
(۱۳۶۴). اصلاح موادی از آئین دادرسی کیفری  
(۱۳۶۵). قانون مسئولیت قوه قضائیه (۶۶/۸/۷). قانون  
تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو دیوانعالی کشور.  
قانون تشکیل دادرسیها و دادگاههای ویژه روحانیت.  
حذف موادی از قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک  
و دو (۱۳۷۱). تشکیل دادگاههای عمومی انقلاب  
(۱۳۷۳). بانیات می‌رساند که دست اندرکاران قوانین  
آن قدرت و توان را ندارند که یک قانون آئین دادرسی  
مدنی و کیفری نظیر آنچه به ارث به آنان رسیده است

رسیدگی می‌کرد. با این تفاوت که دادگاه صلح مستقل  
در امور کیفری آئین دادرسی کیفری و در امور مدنی  
آئین دادرسی مدنی رعایت می‌کرد. و امروز اکثریت  
قضات مملکت دچار سردرگمی شده و بیشتر مواد  
قوانین آئین دادرسی مدنی و کیفری را مراعات  
نمی‌کنند. در آئین دادرسی مدنی آراء تجدیدنظر استان  
(پژوهشی) قطعی و لازم الاجراء بود و دیوان کشور در  
این احکام قطعی و لازم الاجرا رسیدگی ماهوی  
نمی‌کرد ولی رسیدگی حکمی و قانونی (نظارت)  
می‌کرد. در قانون تشکیل دادگاههای عمومی فعلی نیز  
احکام تجدید نظر قطعی و لازم الاجرا است ولی  
دیوان کشور که به منظور نظارت بر اجرای صحیح  
قوانین در محاکم تشکیل شده است، بدون مجوز



در این ساختمان که زمانی به کاخ دادگستری شهرت داشت دهه‌ها سال بر جسته ترین فقها و حقوقدانان قوانینی سازگاریا  
شرح و منطبق با نیازهای جامعه تدوین کردند

تدوین و تهیه کنند.  
راه اصلاح یک قانون آنست که یک یک مواد  
بررسی شود و هر ماده‌ای نیاز به اصلاح داشت آن ماده  
را در جای خود اصلاح نمایند و ماده قبلی و ماده  
اصلاحی در لایحه‌ای که به مجلس تقدیم می‌شود هر  
دو قید شود تا قانونگذار بداند که چه چیز را اصلاح  
می‌کند، اصلاح به مصلحت مردم هست یا دستگاه به  
نفع خود تنظیم کرده است و یا مصلحت گروه یا فرد  
معینی مورد نظر است؟

تبدیل و تغییر قضات و تشکیلات دادگستری  
منافاتی با تثبیت آئین دادرسی و اصلاح آن ندارد.  
دادگاه عمومی فعلی همان دادگاه صلح (دادگاه بخش)  
مستقل است که به امور کیفری و مدنی، یک قاضی

قانونی به احکام دادگاههای تجدید نظر استان  
رسیدگی نمی‌کند. تدوین آئین دادرسی جدید بدون  
رعایت اصول آئین دادرسی و توجه به فن گردآوری  
علمی قوانین و بدون استفاده از تجارب گذشتگان،  
ندامت به بار خواهد آورد.

قوه قضائیه به موجب اصل ۱۵۶ قانون اساسی:  
«قوای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی  
و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت است». در این  
وظایف قوای دیگر نیز شریکند.

در اصل ۱۲۱- قسم نامه رئیس جمهور می‌خوانیم:  
«پاسدار نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور  
باشم و همه استعداد و صلاحیت خویش را در ایفای  
مسئولیتهایی که بر عهده گرفته‌ام بکار گیرم... خود را

وقف پشتیبانی از حق و گسترش عدالت سازمان هرگونه خودکامگی پرهیزم»  
در اصل ۶۷- قسم نامه نمایندگان مجلس آمده است: «پاسدار حریم اسلام و میانی جمهوری اسلامی باشم... از قانون اساسی دفاع کنم، مصالح مردم را در مدنظر داشته باشم». بنابراین اجرای قانون اساسی، پاسداری و دفاع از آن، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت، بر عهده هر سه قوه است و هیچکس نمی‌تواند از زیر این بار شانه خالی کند. قوه قضائیه مسئول تحقق

بخشیدن عدالت است، مسئولیت اجرای قانون اساسی نیز بر عهده رئیس جمهور است. اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاری و حفظ حقوق عامه و گسترش عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد. این دادگاهها بارها تشکیل شده و مکرر تغییر یافته است و در قانون اساسی، مجوز این تغییرات را نیافته‌ایم.

### جایگاه قوه قضائیه در قانون اساسی

اصل ۱۵۶ قانون اساسی می‌گوید: قوه قضائیه... عهده‌دار وظایف (خاص) زیر است:  
۱- «رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات و حل و فصل دعاری... که خوب یا بد، قوه قضائیه آن را بر عهده گرفته است. ۲- «احیای حقوق عامه...» که برخی آن را با بند ۱- فوق‌الذکر اشتباه کرده‌اند (دو موضوع مختلف مورد نظر است که در شماره ۱ و ۲ آمده است). ۳- «نظارت بر حسن اجرای قوانین» که بند (۲ و ۳) مورد بحث است.

مقدمتاً باید فرمانروایان قبول کنند که قدرت عمومی (سیاسی) از ملت سرچشمه گرفته و این قانون اساسی جمهوری اسلامی است که باید حکومت کند و بدقت اجرا شود. زیرا قانون اساسی از نظر ارزش حقوقی، پایه و اساس تشکیلات کشور است. بوسیله قوه مؤسس (امام خمینی ره و همه پرسی مردم) که بالاترین قوه ملی است وضع شده. اما قوانین عادی به وسیله مجلس شورای اسلامی وضع می‌شود و اختیاراتی که به نمایندگان مجلس از طرف ملت داده شده، در محدوده قانون اساسی است و مجلس نمی‌تواند از آن تجاوز کند و در موقع وضع قوانین، باید کاملاً رعایت انطباق قوانین را با قانون اساسی بنماید و از آن تجاوز نکند.

حقوق، به تعبیری عبارتست از احکام مقام صلاحیتدار که با قدرت مؤثر یا کنترل توأم باشد. در موقعیتی که قدرت مؤثر یا کنترل وجود داشته باشد،

## اصل نهم قانون اساسی: هیچ مقامی حق ندارد آزادیهای مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.

لکن «صلاحیت» موجود نباشد، نمی‌توانیم معتقد به وجود قانون و حقوق باشیم، بلکه می‌گوئیم زور و اجبار بر روابط مردم حکومت دارد.

با توجه به اصل ۷۲: تجاوز از حدود قانون اساسی خودکامگی است که با اقتضای زمان سازگار نیست و قوه قضائیه ناگزیر است احیای حقوق عامه و نظارت بر حسن اجرای قوانین را بر عهده بگیرد.

بند ۱۰- اصل ۱۱۰- می‌گوید: «عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوانعالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی...». وظیفه رئیس جمهور اجرای قانون اساسی است (اصل ۱۱۳).

وزراء در برابر رئیس جمهور و مجلس شورای اسلامی مسئولیت سیاسی دارند (اصل ۱۳۷) و عزل خواهند شد. ولی قضات مسئولیت سیاسی ندارند زیرا با سیاست سر و کاری ندارند و اصل ۱۶۴ می‌گوید: «قاضی رانمی‌تواند از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است بطور موقت یا دائم منفصل کرد»، بنابراین قاضی غیر قابل عزل است.

اصل ۱۷۱ می‌گوید: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی... ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد... مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است...». و در مقابل مردم قاضی مسئولیت مدنی دارد.

مسئولیت مدنی- اصل چهلم می‌گوید: «هیچکس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیلهٔ اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد» بنابراین قوه مجریه و قوه مقننه و سایر افراد قوه قضائیه را در برمی‌گیرد. در مورد مسئولیت کیفری اصل یکصد و چهلم می‌گوید: «رسیدگی به اتهام رئیس جمهور (و معاونان او) و وزیران در مورد جرائم عادی با اطلاع مجلس شورای اسلامی در دادگاههای عمومی دادگستری انجام می‌شود». بر (اطلاع مجلس) نیز اشری بار نیست و نیازی به اجازه مجلس وجود ندارد. جرائم عادی در مقابل جرائم سیاسی است. در مورد قضات که متهم به ارتکاب جرم می‌شوند محاکمه و ثبوت جرم نظیر

رئیس جمهور و وزراء در دادگاه عمومی به عمل خواهند آمد و فرمانروایان (قوه مجریه- مقننه و قضائیه) نیز در دادگاههای عمومی دادگستری محاکمه می‌شوند و هیچکس مصونیتی ندارد. اصل اساسی در قانون جمهوری اسلامی تساوی در مقابل قانون است. اصل نوزدهم می‌گوید: «مردم ایران... از حقوق مساوی برخوردارند رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها، سبب امتیاز نخواهند بوده. اصل بیستم می‌گوید: «همه افراد ملت... یکسان در حمایت قانون قرار دارند».

اصل ۱۱۲ می‌گوید: «رهبر... در برابر قوانین با سایر افراد کشور، مساوی...» است.

مسئولیت سیاسی را نباید با جرائم سیاسی که فقط در دادگاههای عمومی رسیدگی می‌شود اشتباه گرفت. در جرم عمومی، عنصر اساسی سوء نیت است و حال آنکه در مسئولیت سیاسی تخلف از وظایف قانونی مطرح است و نتیجه آن فقط عزل از سمت سیاسی است.

اصل ۱۶۸- مقرر داشته: «رسیدگی به جرائم سیاسی... علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد...». کلمه عادی در اصل یکصد و چهلم زائد است. تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند.

قانون محاکمه وزراء در ماده اول می‌گوید: (هرگاه رئیس الوزراء یا وزیری در امور مربوط به شغل و وظیفه خود متهم به ارتکاب (جرمی شود) مورد تعقیب مجلس شورای ملی خواهد شد. نظر به اینکه مجلس شورای ملی یک مرجع سیاسی، نه قضائی است، می‌توان استنباط کرد که قانون، جرایم مربوط به شغل وزراء را جرم سیاسی شناخته است. در ماده واحده محاکمه وزراء مصوب ۲۱ بهمن ۵۸ نیز کلیه جرایم وزراء اعم از عادی و سیاسی، سیاسی شناخته شده است و هیئت منصفه نیز مشخص گردیده و تصریح شده زیرا در رژیم گذشته بسیاری از وزراء در دیوانعالی کشور محاکمه می‌شدند و حتی در یک مورد هم هیئت منصفه حضور نداشته است و رژیم گذشته اساساً زیر بار هیئت منصفه در جرایم سیاسی نرفته است.

### مسئولیت رئیس قوه قضائیه

قانون مسئولیت قوه قضائیه مورخ ۱۳۶۶/۸/۹ می‌گوید: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه در ارتباط با شغل خود به تخلف متهم گردد رسیدگی در دادگاه انتظامی به عمل خواهد آمد و در حدود مقررات انتظامی حکم صادر می‌گردد». رئیس قوه قضائیه قاضی نیست

اجتماعی



تا دادگاه انتظامی قضات درباره او بتواند حکم صادر کند. وظایف محوله به او قضائی نیست، اداری و سیاسی است. اصل ۱۵۷ قانون اساسی می‌گوید: «وظایف (رئیس) قوه قضائیه بشرح زیر است: ۱- ایجاد تشکیلات لازم... ۲- تهیه لوایح قضائی... ۳- استخدام قضات... و مانند اینها از امور اداری، طبق قانون». مراد از قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی است که طی طریق نماید. رئیس قوه قضائیه در ایجاد تشکیلات دادگستری و تهیه لوایح

## اگر مجلس شورای اسلامی قانونی مغایر با قانون اساسی وضع کرد، بر عهده قوه قضائیه است که مانع این امر شود.

قضای و قضاتی که خود تأمین ندارند نمی‌توانند امنیت قضایی مردم را تأمین کنند.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

شرایط لازم برای تحکیم قوه قضائیه

نظر به اینکه قضات دادگستری به رعایت همقطاری در مورد مسئولیت مدنی قضات به بیراهه رفتند اشاره می‌کند اصل

عدم مسئولیت دولت تا نیمه اول قرن ۱۹ میلادی یکی از نتایج حاکمیت به شمار می‌رفت. در غرب اعمال دولت به اعمال تصدی و حاکمیت، تقسیم می‌شد. در اعمال تصدی مسئولیت مدنی دولت مطرح بود ولی در امور حاکمیت مسئولیت مدنی وجود نداشت. بتدریج این وضع تغییر یافت و دولت در امور حاکمیت مسئولیت مدنی را پذیرفت. در اسلام اصولاً عدم مسئولیت دولت مطرح نشده و تقسیم اعمال حاکمیت و تصدی به عمل نیامده است. در صدر اسلام اصل لاضرر و لاضرار حکومت داشته و طبعاً هنوز هم دارد. قانون اساسی جمهوری می‌گوید: «هیچکس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار بغيريا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد». این اصل بر حاکم اسلامی نیز حکومت دارد.

اصل ۱۷۱ در مورد قضات آن را تأیید کرده است. مراد از موازین اسلامی در این اصل «تسبیب و ضمان قهری» است بنابراین دولت و کارکنان دولت منجمله قضات که به موجب قانون متعهدند، متضامناً مسئول پرداخت خسارات وارده طبق ماده ۲۲۷ قانون مدنی می‌باشند با اجرای این اصل و قانون مردم ایران نیازی و تقوی در وجود دادگاههای انتظامی و محکمه عالی انتظامی ندارند.

تحکیم قوه قضائیه موقوف بحصول دو مقدمه است یکی قضات جامع شرایط قضا که جذب قوه قضائیه شده‌اند و دیگر آئین دادرسی مدنی و آئین دادرسی کیفری که خوشبختانه از مدرسه‌ها به ارث رسیده (نه از رژیم دیکتاتوری).

نظارت بر حسن اجرای قوانین - طبق بند ۳ اصل ۱۵۶ بر عهده قوه قضائیه است. هدف آنست که دستگاه قضایی اجرای قوانین (بالاخص قانون اساسی) را تضمین نماید. اصل ۶۱ قانون اساسی می‌گوید: «اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است که... به حل و فصل دعوی و حفظ... و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد». بنابراین قضات دادگاههای عمومی و انقلاب و سازمانهایی که

شرایط قاضی طبق موازین فقهی بوسیله قانون معین می‌شود. بنابراین رئیس قوه قضائیه نمی‌تواند طبق موازین شرعی بدون «وسیله قانون» تصمیمی در مورد قاضی اتخاذ نماید. تکلیف قانونگذار است که قانونی در مورد «موازین قانونی» تصویب نماید و دادگاه صالح طبق قانون درباره قاضی اتخاذ تصمیم نماید زیرا اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است نه رئیس قوه قضائیه. اختیارات قوه قضائیه را نباید با اختیارات رئیس قوه قضائیه اشتباه نمود.

اصل ۳۴ می‌گوید: «... همه افراد ملت حق دارند اینگونه دادگاهها را درست‌تر داشته باشند و هیچکس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرده. اصل ۳۶ می‌گوید: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد».

«محکمه عالی انتظامی قضات» یک کمیسیون پاکسازی است نه «یک دادگاه»... اعضای این محکمه همگی منصوب رئیس قوه قضائیه هستند و رای اکثریتی قابل اجرا است که رئیس قوه قضائیه با آن باشد. (تبصره ۱ مصوبه مورد بحث) در این محکمه عالی دو قاضی شرکت دارند (رئیس دیوانعالی کشور- رئیس محکمه انتظامی قضات) که رای آنها در برابر رای رئیس قوه قضائیه بی اعتبار است. اصل ۱۶۹ در قوه قضائیه می‌گوید: «هیچ فعل یا ترک فعلی، باستناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی‌شود». (۱) مستند تأسیس مزبور بند ۸- اصل ۱۱۰ است که می‌گوید: «حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست». دادگاههای عمومی تشکیل شده و به جرائم وزراء، رئیس جمهور، رئیس قوه مقننه رسیدگی می‌کند چه اشکالی و معضلی وجود دارد که دادگاه عمومی به صلاحیت قاضی رسیدگی نماید. در حالی که اصل ۱۶۴ می‌گوید: «قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا (تخلفی که موجب انفصال است) منفسل کرده. اگر استقلال قاضی را معضل نظام بدانیم دیگر این دستگاه

قانونی و امور اداری مربوط به قضات که کلاً امور اداری است آنهم طبق قانون، حق ابتکار عمل دارد که قسمتی از وظایف وزیر دادگستری در رژیم گذشته است و تخلف او، مسئولیت سیاسی شناخته می‌شود. نه تخلف قضایی. همانطور که تخلف رئیس قوه مجریه یک مسئولیت سیاسی است که دیوان کشور رسیدگی می‌کند. تخلف رئیس قوه قضائیه نیز مسئولیت سیاسی است و قاعدتاً باید دیوانعالی کشور به آن رسیدگی کند و نتیجه آن هم، عزل از سمت سیاسی است.

قانون اساسی سازمانهای قضایی را با وظایف معین مقرر داشته است: دیوان عالی کشور (اصول ۱۶۱ - ۱۶۲). دیوان عدالت اداری (اصل ۱۷۳). بازرسی کل کشور (اصل ۱۷۴). دادگاه خانواده (اصل ۲۱). دادگاه نظامی (اصل ۱۷۲) و اشاره‌ای به دادگاه انتظامی قضات نشده است.

اصل یکصد و شصت و چهارم مقرر داشته: «قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل آنست بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است بطور موقت یا دائم منفسل کرد...». این محاکمه بدون تردید باید در دادگاه عمومی و انقلاب باشد. قانون اساسی طبق اصل ۱۷۱ مسئولیت مدنی برای قاضی قائل شده است و مردم دیگر نیازی به مراجعه به دادگاههای انتظامی گذشته را ندارند. قانون اساسی دادگاههای انتظامی قضات را، اساساً به رسمیت نشناخته است.

دستگاه قضایی به تشکیل سه شعبه دادگاه انتظامی بسنده نکرده و در اجرای بند ۸ اصل ۱۱۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام در جلسه ۱۳۷۰/۸/۲۳ قانون تشکیل محکمه عالی انتظامی قضات را تصویب نموده‌اند. که ماده ۱ این مصوبه می‌گوید: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه قاضی شاغل را طبق موازین شرعی فاقد صلاحیت به امر قضا بداند می‌تواند موضوع را به کمیسیون کارشناسی ارجاع دهد».

اصل ۱۶۳ قانون اساسی می‌گوید: «صفات و

قانون اساسی ایجاد نموده (دیوانعالی کشور- دیوان عدالت اداری- دادگاههای نظامی- دادگاه خانواده) وظایف محوله را باید انجام دهند. خارج از محدوده قانون اساسی نمی توان دادگاههای دیگری ایجاد کرد.

### موانع اجرای عدالت

خطر نبودن عدالت، تنها متوجه طبقات محروم و ضعیف است بلکه دیر یا زود دامنگیر اقویا و فرمانروایان نیز خواهد

شد. دست بالای دست بسیار است. هر آن امکان دارد منافع فردی از طبقه ذی نفوذ یا دیگری از طبقه ممتاز تصادم نماید، در چنین شرایطی آنکه قدرت بیشتری دارد حقوق حریف را پایمال خواهد کرد.

اجرای عدالت در ادوار گذشته تاریخ قائم به یک شخص (حاکم- رئیس قبیله...) بوده ولی از زمانی که افراد جامعه هنگام معارضه برای احقاق حق از وسایل شخصی و قبیله ای اعراض کرده و خود را تابع قاضی (دستگاه عدالت) نمودند، و با تشکیل حکومت های مردمی مبتکی به (قانون اساسی) نهاد قوه قضائیه جانشین شخص گردید، دیگر نمی توان قضاوت درباره قضاات را به یک فرد سپرد و بادوار گذشته تاریخ برگشت.

تجربه جوامع مختلف نمونه های فراوان دارد که زمامداران با استفاده از امکانات زمامداری امر قضا را سراسحتی از مسیر خود منحرف کردند. حتی دستگاه های عمومی به ویژه قوه مجریه در بسیاری از موارد به دستاویز منافع و مصالح عمومی در مقابل قوه قضائیه (دادگاهها) ایستادگی نموده و از حکم محکومیت قطعی نیز تمکین نکرده اند. قدرتمندان و متنفذین جامعه که خود را در زمره محکومین قضائی می بینند برای حفظ منافع خود بیکار نمی نشینند. از تمام توانایی های خود در قالب اقتدار- نفوذ- رابطه- تطمیع و تهدید استفاده می کنند. حتی قوانین ۱۰ به نفع خود تغییر می دهند و قانون بصورت «موجود خسر الساعه» درآمد است. استقلال قوه قضائیه با استقلال قوای دیگر تفاوت اصولی دارد. رئیس قوه قضائیه در متن سیاست قرار دارد زیرا مأمور اداری و سیاسی است نه قضائی- ولی قاضی از سیاست دور است: «اگر سیاست از دری وارد شد عدالت از درد بگری خارج می شود». قضاات مملکت در زیر سیطره دادگاههای نظامی رژیم گذشته و دادرسی نظامی و محکمه عالی نظامی قرار دارند و سرنوشت آنها نیز در دست رئیس قوه قضائیه است. بقول یکی از اساتید آن روزی که قضاات بترسند هیچکس از افراد ملت نمی تواند راحت بخوابد. وقتی قضاات یا مرعوب باشند و یا

## یک قاضی ملزم است از اجرای قوانین و مقرراتی که با آزادیهای مشروع مردم مغایرت دارد، خودداری کند.

مجبور، چگونه می توان انتظار داشت که هیأت حاکمه قدرتمندان را به پای میز محاکمه بکشند و قانون اساسی و یا قانون تعزیرات اسلامی را اجرا کنند. مقدمتاً نکات زیر باید رعایت شود تا قضاات تازه کار بتدریج به روال صحیح رسیدگی آشنا شده و به عدالت تحقق بخشند.

۱- نظارت بر حسن اجرای قوانین از دیدگاه قانون اساسی- الف: دادگاههای عمومی، انقلاب و دیگر دادگاهها در دعاوی که اقامه می شود، ناگزیرند (طبقه بندی قوانین) را به حکم عقل رعایت کنند. قانون عادی را که محدود به مقررات قانون اساسی است بر قانون اساسی ترجیح ندهند. در مورد ایراد به مشروعیت قانون (مخالفت با شرع یا قانون اساسی) نغیا یا اثباتاً اظهار نظر نمایند و هرگز باستناد قانونی که آن را خلاف قانون اساسی تشخیص می دهند حکمی صادر ننمایند. اصل ۱۶۹ در قوه قضائیه می گوید: «هیچ فعل یا ترک فعل به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است، جرم محسوب نمی شود.» این بدان معنی است که قاضی (نه دادگاه) آن را جرم محسوب نکند، چرا که از قواعد آمره و تکلیف قاضی است. قضاات دادگاهها ضمن صدور حکم یا قرار بر حسن اجرای قوانین نظارت دارند. ب: دادگاههای تجدیدنظر که در دعاوی مطروحه در مرحله دوم رسیدگی ماهری می کنند نیز ضمن صدور حکم یا قرار نظارت بر حسن اجرای قوانین دارند. ج- دیوانعالی کشور به منظور اجرای صحیح قوانین در محاکم اعم از دادگاههای عمومی و انقلاب- خانواده- نظامی- دیوان عدالت اداری و دادگاههای تجدید نظر ضمن نقض یا ابرام حکم دادگاهها، نظارت بر اجرای صحیح قوانین دارند. ابتدائاً فقط در مورد تخلف رئیس جمهور از وظایف قانونی حکم صادر می نمایند و بر حسب این حکم رئیس جمهور عزل می شود. دیوانعالی کشور عملاً نظارتی بر احکام دیوان عدالت و دادگاههای تجدید نظر استان ندارد. دبازرسی کل کشور نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاههای اداری نظارت دارد. ولی قوه قضائیه بدون توجه به

مقررات قانون اساسی در تاریخ ۶۵/۳/۴ کمیسیونی تشکیل داده است که در ماده ۱ آن آمده است: براساس بند ۳ اصل (۱۵۶) کمیسیونی به عنوان کمیسیون نظارت بر حسن اجرای صحیح قوانین تشکیل می گردد. بنظر می رسد که اختیارات قوه قضائیه را با رئیس قوه قضائیه اشتباه نموده اند و توجه نکرده اند که اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است نه کمیسیون.

۲- قوه قضائیه با اعلام اعتبار قوانین آئین دادرسی مدنی و کیفری از قضاات رفع ابهام نماید که این قوانین نسخ نشده و باید رعایت شود. سپس موادی که نیاز به اصلاح دارد با رعایت اصول گردآوری علمی قوانین اصلاح و به مجلس تقدیم شود تا نمایندگان مجلس ملاحظه فرمایند که اصلاح به مصلحت عامه است یا به مصلحت گروه خاص.

۳- دیوان عدالت اداری به صراحت قانون اساسی برای احقاق حق مردم تشکیل شده ولی از مردم «ذیحق» حق تجدید نظر سلب گردیده در حالی که این حق برای قضاات دیوان- رئیس دیوان عدالت- دولت- سازمانها شناخته شده که غیر عادلانه است.

۴- دادگاههای نظامی قضاات- دادرسی نظامی قضاات- محکمه عالی نظامی (۶۵/۳/۴) که پایه ای در قانون اساسی ندارند منحل گردد و از قضاات توانمند آن در دیوان عالی کشور و دادگاهها استفاده شود که دردی از مردم دوا کند. با اجرای اصل (۱۷۱) مردم نیازی به این دستگاهها ندارند.

۵- برای رسیدگی به مسئولیت سیاسی رئیس قوه قضائیه و همچنین رسیدگی فرجامی از احکام دادگاههای صالح در مورد (انفصال موقت یا دائم و تغییر سمت قاضی) و شکایت قاضی از رد ترفیع و سایر وظایفی که بر عهده دادگاه نظامی بوده است یک شعبه دیوان کشور بشرح زیر تشکیل گردد: الف- رؤسای قوای سه گانه رئیس شعبه را از بین رؤسای شعب دیوان کشور ب- قضاات دادگاههای مملکت که در هنگام انتخابات در تهران هستند و قضاات تهران یک مستشار از بین مستشاران دیوان کشور ج- قضاات دیوان کشور یک مستشار از بین قضاات دیوان کشور و برای مدت شش سال انتخاب می نمایند د- رئیس دیوان عالی کشور دو قاضی علی البدل انتخاب و اعلام می نمایند و دادگاه همیشه از سه نفر تشکیل می گردد و در هر محاکمه فقط یک قاضی علی البدل می تواند شرکت کند.

۱- دادگاه نظامی قضاات این اصل را رعایت نمی کنند.